غربت در دیار فرنگ

تألیف:

محمد بن عبدالرحمن العریفی

ترجمه:

محمد حنیف حسین زایی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

مهاجرت پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه همواره انسان‌ها از بدو تاریخ تا به امروز برای زندگی بهتر و در جستجو رفاه و آسایش از جایی به جایی مهاجرت کرده و از یك نقطه به نقطه‌ای دیگر کوچیده‌اند.

حتی در مواردی قرآن مجید ترك وطن را بر انسان‌ها فرض می‌داند و انسان را برای مهاجرت ترغیب و تشویق می‌نماید.

بنابراین مهاجرت و ترك وطن از دیدگاه اسلام اشکالی ندارد، در صورتی که ترك وطن برای دین، آبرو و آرمان‌های ایمانی و اسلامی فرد مسلمان در تضاد نباشد.

کتابچه‌ی حاضر یکی از بهترین و ارزشمندترین کتاب های نگاشته شده در زمینه‌ی احکام هجرت و سکونت در سرزمین های کفار و غیر مسلمانان است که به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و اندیشمند برجسته جناب دکتر عریفی نوشته‌شده که اینك ترجمه آن را تقدیم فارسی زبانان عزیز می‌نمایم. امیدوارم که مقبول درگاه حق واقع گردد. آمین.

محمد حنیف حسین زایی
HANIF2359@YAHOO.COM

مغترب کیست؟

مغترب مسلمانی است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزیده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌هایش سکنی گزیده است.

پس از این که تند بادها وزیدن گرفته و زمین برایش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خویش جدا شده و در سرزمین های دور دست مقیم شده است . خودش در شرق دنیا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گیتی بسر می‌برند. اما از عمو زاده اش هیچ خبر ی ندارد و هر گاه از او یاد می‌کند، نمی‌داند بگوید: خدا حفظش کند یا رحمت خدا بر او باد ! غربت زدگان! برای هر کدامشان داستانی است و هر پدر دل شکسته ای در سینه‌اش دردها دارد و چهره ی هر کدام حاکی از داستانی است. امیدوارم در این کتابچه به برخ ی از احوال غم انگیز آنها آشنا شده و با آنان بنشینیم از سر گذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانیم.

دکتر محمد بن عبدالرحمن عریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلاة والسلام علی رسول الله.. وبعد:

شیخ در حالی که سخن می‌گفت، فرمود: من در یک کشور اروپایی بودم که در آن بسیاری از مغتربین و پناهندگان مسلمان سکونت داشتند و به خاطر زندگی بهتر و مرفه‌تر به این کشورها پناهنده شده بودند. پس از این که از نماز تراویح و ایراد سخنرانی فارغ شدم، یکی از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: یکی از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اینجا آمده ای، لذا می‌خواهد با پسرش ملاقاتی داشته باشی! من از روی تعجب پرسیدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمی‌آید و از من چنین درخواستی نمی‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمی‌خواند، اما پسرش از یک مشکلی شکوه دارد و می‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشی.

بنابراین من همراه این برادر با ماشین به آنجا رفتم وقتی وارد منزل شدیم، ناگاه با پیرمردی برخورد کردیم که سنّش دروازه‌های شصت را می‌کوبید. در طول عمرش تبعید و اخراج از وطن و شکنجه ها دیده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه هایش در یکی کشورهای کفار رحل افکنده است. لذا در این بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آسانی زندگی مرفه‌ی برایش فراهم آمده است.

وی با یک دلگرمی با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذیرایی تعارف کرد و گوشه هایی از زندگی پرماجرا و دردناکش را برایم تعریف کرد که چگونه پس از تحمل بدبختی‌ها و شکنجه های دوران جوانی، برای کسب زندگی آسوده و مُرفَّه، در ایام پیری به این سرزمین آمده است،

من از وی پرسیدم: آیا به زندگی آرام و آسوده ای دست یافتی؟ فرمود: آری، به ظاهر خانه‌ای وسیع، ماشین آخرین سیستم، حقوق ماهیانه بدون کار و خستگی و بدون زحمت و دردسر و بی‌هیچ آوارگی و خانه بدوشی و ترس و واهمه! هر کسی ببیند، گمان می‌کند من آسوده

خاطر و زندگی آرامی دارم و آرزو می‌کند که زندگی مرا داشته باشد، اما حقیقت این است که من بدبخت ترین انسان ها هستم، به پسران و دختران و بر زنم هیچ اشراف و قیمومیت ی ندارم، بلکه اصلا احساس می‌کنم که من انسانی مستقل که دارای شخصیت و صلاحیت باشد، نیستم. زندگی‌ام کاملا بی‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج آور است. احساس می‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسیله‌ای فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحیت و کارایی‌اش به اتمام برسد تا آن را به دیگری عوض کند.

سپس این پیرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت : ببخشید جناب شیخ! نمی‌خواهم این دردها و رنج ها را به رخ شما بکشم؛ زیرا اینها بیشتر از آن هستند که در یک جلسه به پایان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر یک مشکلی است که پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شیخ، کوچک‌ترین پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگی به این کشورها آمده است و در این ممالک تحصیل کرده است و با اهل این سرزمین در مدارس، بازارها، خانه ها و باشگاه ها، و ورزشگاه‌هایشان و... اختلاط کرده است و من او را از هیچ چیزی ممانعت نکرده‌ام. بلکه اصلا در زندگی‌اش دخالت نکرده‌ام! زیرا اصول تربیتی نوین دال بر این امر است.

من با جدیت می‌توانم بگویم که او را کاملا آزاد گذاشته و از هیچ کاری، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده ام؛ زیرا در غیر این صورت اگر وی به پلیس و دستگاه‌های امنیتی خبر می‌داد، سبب زندان و عقوبت من می‌شد.

خلاصه این که پسرم مدت طولانی است که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد بلکه کاملا نسبت به امور دینی بی‌توجه است، بلکه بر این باور است که همه ادیان نسبت به انسان ها نوعی ستم به شمار می‌روند. اخیراً بسیار به تنگنا در آمده و آشفته شده است ! تنها به اتاقش پناه می‌برد و با ما اختلاط نمی‌کند! ه ر روز صبح سرش را با تیغ می‌تراشد و دست به کارهای عجیب و غریبی می‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکنی، امید است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرض کردم: اشکالی ندارد آن

گاه پدر با مهربانی محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وی جوانی در عنفوان جوانی و نشاط که دستخوش شهوات و تمایلات نفسانی قرار گرفته و در آن غوطه‌ور بود. دستش را به سویم دراز کرد و گفت:

- **السلام علیکم**:

- **وعلیکم السلام**. آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! این شیخ آمده است تا در مورد افکاری که آنها را نزد من بیان می‌کنی، با تو گفتگو کند.

فرزندم! تو مسلمانی. فرزندم بر تو حرام است . فرزندم! آنگاه پیرمرد گریه سرداد و صدایش بلند شد و سپس خاموش شد . آن گاه من به محمد گفتم : پدرت می‌گوید: تو برخی مسایل دینی‌داری آیا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشید قبل از این که آنها را بازگو نمایی آیا تو به خوبی می‌توانی عربی صحبت کنی![1].

گفت: تا حدودی آن را می‌فهمم اما لطفاً با زبان فصیح با من صحبت نکنید. لذا به او گفتم : محمد! آیا تو به وجود الله اعتقاد داری؟ پرسید: اعتقاد یعنی چه؟ باز به او گفتم: یعنی تو به این مطلب ایمان داری که الله وجود دارد ؟ گفت: ایمان! یعنی چطور؟ باز من گفتم : (dorohelieatidh)؟ آنگاه فرمود: بله، بله. باز من گفتم: خداوند ما را آفریده و ما را رزق و روزی داده و به عبادت خودش امر کرده است و پیامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است . گفتگوی‌مان به درازا کشید و قانع نشد که خداوند آفریدگار حکیم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگی و ذاتی عظیم و متعال است. وقتی چنین امری را مشاهده کردم به او گفتم : می‌خواهم از تو سوره فاتحه یعنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ را بشنوم؟ چون شروع به خواندن آن کرد در آن دچار اشتباه شد؛ زیرا او سوره های کوچک قرآن کریم را هم بلد نبود!

من به او گفتم : بیا نزدیک و کنارم بنشین . چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سینه اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم

---

[1]- با وجود این که پدر و مادرش عرب و خودش در کشور عربی به دنیا آمده است.

آن گاه اشک از چشمانش جار ی شد من از خواندن باز آمدم و پرسیدم : چرا گریه می‌کنی؟ با صدایی که گریه آن را قطع می‌کرد گفت : نمی‌دانم، نمی‌دانم، سپس دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و این آیه را تلاوت کردم: ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ﴾ [الحشر: 21] و نیز ﴿۞قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ١٢﴾ [فصلت: 9-12].

و نیز آیات دیگری که متضمن عظمت وشکوه الله Ψ بودند و جوان نه تنها با شنیدن این آیات گریه می‌کرد، بلکه در گریه اش بی‌تابی می‌کرد تا اینکه من تلاوت را به پایان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست یک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشیدم تا سر پاهایش بایستد و گفتم: برخیز و دو رکعت نماز بخوان و زندگی‌ات را از نو آغاز کن.

آن وقت در پیشگاه آفریدگار و مولایش خاشعانه ایستاد . ذاتی که او را به صورت انسانی کامل و اندام ی زیبا و قامتی راست آفریده است، خدایی که او راخلق نمود و اوست که هدایتش می‌کند و هموست که آب و غذایش می‌دهد و هر گاه مریض شود شفایش می‌بخشد. اوست که او را مرگ و حیات می‌بخشد. وی در پیشگاه پاداش‌دهنده حقیقی بلند شد. گریه کرد و به شدت گریست؛ زیرا سال ها بین او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراویح با جماعت و شرکت در جلسات سخنرانی غیبت نورزد و به حمدالله چنین هم شد این بود سرگذشت جوان اول.

سرگذشت برادری دیگر

این برادر یکی از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت می‌کرد و در مرکز اسلام ی همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد و هرگز خدا را عبادت نمی‌کند ملاقات کنم.

با این برادر به خانه‌اش رفتم وی مرا به اتاق پذیرائی راهنمایی کرد و سپس صدا زد م حمد! محمد! -این اسم برادرش بود- محمد جوانی هیجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملایمت و نرم ی مصافحه کرد و آن‌گاه نشست، برادرش گفت: محمد! این شیخ دعوتگر ی است که به این آنده است. من دوست دارم با شما آشنا شود . آن وقت محمد با یک لطف و محبت فرمود: خوش آمدید.

ابتدا درِ سخن را از زندگی و سبب آفرینش مان باز کردم و از عبادت و طاعتی که خداوند مستحق آن است و این که این کفار در گمراه ی ظاهر و آشکار بسر می‌برند و خوشبختی و سعادت حقیقی در دین خدا نهفته است . سپس با صراحت از مخالفت هایی که در میان جوانان مسلمان در این کشورها وجود دارد و کیفر تارک نماز و...سخن به میان آوردم.

محمد نسبت به سخنانم اظهار بی‌اعتنایی می‌کرد. علی رغم این که کلماتش با اظهار دوستی و تبسم آراسته بود . لیکن در آغاز در درک آنچه من می‌گفتم، جدی نبود.

به او گفتم: محمد! می‌خواهم سوره فاتحه را برایم بخوانی لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود . وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم. باز وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم . در این هنگام خاموش شد ! آری سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داریم و خیر خواه تو هستیم و می‌خواهیم همراه ما بیایی و با نمازگزاران نماز بخوانی و بعد از نماز تراویح در جلسه سخنرانی شرکت کنی. وی پس از بهانه ها و عذرها ی شدید در پایان بر این امر توافق نمود و همراهمان آمد و نماز تراویح خواند و در جلسه سخنرانی شرکت کرد، سپس بیرون شد و بعد از آن او را ندیدم. در مورد او از برادرش پرسیدم گفت : جناب شیخ ! برادرم

می‌گوید: در لحظاتی که در مسجد بسر برده است انگار چند سالطول کشیده و ملول و خسته شده است! من با شنیدن این خبر «لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم» خواندم و سپس برای هدایتش دعای خیر نمودم.

داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوری است که بسیاری از مسلمانان به این کشور پناهنده شده اند پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی (که به زبان عربی انجام گرفت) یکی از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اینجا برخی از دوستان سوئدی مسلمان می‌خواهند با شما نشستی داشته باشند آنان در مسجد حلقه زدهو در انتظار شما هستند . لذا من از یکی از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گیرد . بنابراین به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدایت و اهمّیت استقامت بر دین را برایشان یادآور شدم و این برادر سخنانم را از عرب ی به انگلیسی ترجمه می‌کرد. ناگهان یکی از نمازگزاران مترجم را صدا زد وی ما را ترک گفته و به سوی آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکمیل کنم.

تاخیر وی به طول انجامید و سکوت من و شنوندگان به طول امجامید. ناگهانیکی از جمع حاضرین با زبان عربی نسبتاً شکسته‌ای شروع به سخن نموده و گفت : شیخ من کم کم می‌توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربی بلد هستید؟ گفت: من عرب و از کشور فلسطین هستم مادر و پدرم فلسطین ی هستند، اما من در اینجا به دنیا آمدم و زبانم سوئد ی است و از دوران کودک ی پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربی را فرا گیرم، خلاصه من کم ی می‌فهمم (این جملات را با زبان عربی شکسته که با جملات و عبارات انگلیسی مخلوط بود گفت).

اینها پاره‌ای از احوال فرزندان جوان و مسلمان در دیار غربت بود. در حالی که جوانان به دنبال غرایز جنس ی و تمایلات شهوان ی و بلهوسی خویش نیز هستند و توفیق هدایت و توبه را نیافتند.

روی سخنم تنها متوجه پسران نیست بلکه شامل دختران نیز است این حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسیار بدتر و دردناکتر است.

شرح حال پدری دردمند را بشنوید

شیخ در ادامه افزود : پدری با دلی شکسته و خاطری آزرده نزد من آمد و گفت : جناب شیخ ! از این زندگی خسته شده ام! در یکی از کشورهای اسلامی زندگی می‌کردم، اذان به گوشم می‌رسید و در نماز جماعت شرکت می‌کردم و همراه ذاکرین به حمد و ثنا ی خدا مشغول می‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع می‌کردم، صلیب و کلیساي ی نمی‌دیدم. آری، زندگی مُحقَّری داشتم و مالک ثروت و داراي ی نبودم، منزل شیک و مجللی نداشتم و در بیمارستان پیشرفته ای مورد معالجه قرار نمی‌گرفتم، اما پادشاه ی مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو می‌نشستم. زن و فرزندان دراطرافم بودند و من بسان ماه ی که در وسط ستارگان نورافشانی می‌کردم.

بالامس كنا ولا يرجي تفرقنا   واليوم صرنا ولا يرجي تلاقينا

یعنی: «تا دیروز چنان در کنار همدیگر بودیم که امکان جداي ی‌مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شدیم که امید ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

می‌دانستم پسرم کجا می‌رود و دخترم با چه کسی می‌نشیند و زنم با چه کسی ملاقات می‌کند. ناگهان یکی از خویشاوندان برایم چنین پیشنهاد کرد که به یکی از کشورهای پیشرفته و مترقی بیایم که به من تابعیت، راحتی، امنیت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان می‌دهد. در نتیجه من فریب خوردم و به سوئد آمدم . دولت سوئد پناهندگی مرا پذیرفت. مرا در خانه‌ای زیبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پیشرفته تحصیل کردند . روزهای نخست زندگی‌ام با آرامش سپری می‌شد و ابتدا از وضع زندگی خویش راضی بودم اما صدای اذان به صدای ناقوس و صلیب بدل شد و چهره های معطر و دایم الوضو و ذاکر و باایمان و درخشان به چهره هایی مسخ شده تبدیل شد که غبار و تیرگی به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتی زندگی جدید مرا از این امور غافل نمود. روزها و سال‌ها در این کشور سپری می‌شد تا این که من کم کم از این موقعیت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بیمناک شده و احساس خطر کردم و بسان بزدلی شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهزنان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در یکی از روزها شخصی در خانه‌ام را کوبید ! چون در را باز کردم ناگهان با دختر جوانی برخوردم!

- چه می‌خواه ی؟

- من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم می‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وی را نکوهش کردم و از در منزل بیرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصیحت کردم. دو روز بعد شخص دیگری در منزلم را کوبید . چون دروازه را باز کردم باز با پسر جوانی بر خورد کردم!

-چه می‌خواه ی؟

- من دوست سارا در مدرسه هستم و می‌خواهم او را در اتاقش ببینم!

باز وی را نکوهش کردم و بر وی پرخاش کردم و از در منزل بیرون راندم و اهل منزل را از رفتن بیرون منزل منع کردم و در این مورد برنامه‌ای ترتیب دادم که معاشرت با غیر ممنوع است و به هر جایی غیر از مدرسه و نماز جمعه خروج ممنوع است و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدی ممنوع، ممنوع.

من به اجرای این برنامه با دقت مراقبت می‌کردم. چند روز ی گذشت و ظاهراً احساس می‌کردم که این بحران به پایان رسیده است، تا این که فاجعه‌ی بزرگتری اتفاق افتاد!

روزی برای خرید برخی وسایل مورد نیاز منزل بیرون شدم . چند دقیقه پس از بیرون شدنم زن و دخترم به مرکز پلیس رفته و علیه من گزارش دادند مبنی بر این که من آزاد ی آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبی ندارم، دخترم را از ملاقات با دوستان پسرش و پسرم را از دیدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الی آخر یک پرونده‌ای بزرگ و طولانی.

بنابراین انگیزه‌ی عدالت‌خواهی ماموران دولتی بجوش آمد و شدیداً بر این پدر متخلّف خشمگین شدند. چرا بین دوست پسر و دوست دختر جدایی انداخته‌است؟! با چه مجوز ی دختران و پسران را از لذّت ها و خوشگذرانی‌هایشان باز داشته است و به چه علت چنین اتفاق ی در یک کشور آزاد و پیشرفته [و علم بردار دموکراسی!!] صورت بگیرد. در حالی که خسته و کوفته به خانه بر می‌گشتم و در دستم مواد خوراکی و

وسایل خانه بود. ناگهان مامورین پلیس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غیاب من منزلم به سرقت برده شده، یا فرزندان و جگر گوشه هایم با خطری مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمین انداختم و با سرعت به سوی خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگیر کردند!

- فلانی تو هستی؟
- آری، چه می‌خواهید؟
- علیه تو گزارش شده است با ما بیا!

ابتدا مرا به اداره‌ی اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آن جا به سه سال حبس محکوم شدم تا مایه‌ی عبرتی برای دیگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه ای در شهر دیگری غیر از شهری که من در آن زندان بودم، تدارك دید و حقوق ماهیانه‌ی فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوری که اینك من آدرس و محل زندگی آنها را نمی‌دانم و به من اجازه تماس و برقراری ارتباط ندادند و امروز از حالم مپرس. این داستان پدر اول بود.

اما داستان دوم

این داستان یک زنی است که با فرزندانش در کشور دانمارک زندگی می‌کردند. در یکی از روزها بین دو پسر (2 و4 ساله‌اش) درگیری کودکانه‌ای اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبیه بدنی کرد، بنابراین، این دو پسر کوچک با صدای بلند گریه کردند چون همسایه [مهربان و دلسوز] دانمارکی گریه بچه ها را شنید بلافاصله به پلیس تماس گرفت! مامورین پلیس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندانش را از ظلم و بیدادگری! نجات دادند. نفرین بر آنها! گمان می‌کنید که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند!

پس از چند ساعت حکم فرستادن یک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در یک خانواده ای که فرزند ندارد مورد تربیت قرار گیرد و دیگری را به خانواده‌ای در نروژ فرستادند! این بود داستان دو طفل.

اما مادر در یک سرزمینی که دم از عدالت، دموکراسی و تمدن و رفاه می‌زند در حالی باقی ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندانش او را رنج می‌دادند.

پدران و مادران مغترب:

هر یکی از مغتربین داستانی دارد و در سینه هر پدر دل شکسته ای دردهاست و چهره ی هر یکی گویای حکایتی دردناک است. پس راه حل آن چیست؟! آیا راه حلش این است که تسلیم این وضعیت تلخ باشید یا در حد توان در صدد اصلاح و حفظِ دین و فرزندانتان باشید تا این که خداوند برایتان فرج ی بیاورد. برادران مغترب در کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا، بریطانیا، فرانسه و کشورهای اسکاندیناوی اوضاع و احوال مشابه ی دارند. لذا بر مصداق حدیث «کلکم راع وکلکم مسئول» راهکارها و توصیه های مشروحه‌ی زیر را جهت بهبود وضعیت این عزیزان غریب در دیار فرنگ ارایه می‌نمایم:

توصیه اول

این را به یقین بدان که کفار و مشرکین، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستی بکنند، اما هرگز دوست دار آنان نخواهند بود، زیرا آنها دشمنان مسلمانان اند و چیزی جز دست کشیدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمی‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120]. «هرگز یهود و نصارا از تو (ای محمد!) راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [النساء: 89]. یعنی «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نیز مانند آنان کفر ورزید و شما با آنها مساوی گردید پس آنان را دوست و ولی خود مگیرید».

آری! به خدا سوگند چون کفر ورزیدی (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداری تو را دوست می‌دارند؛ زیرا آنان بین کافر ی که از خود آنها است و کسی که تازه در دین آنها داخل شده است تفاوت قایل هستند.

ممکن است بگویی آنها از ما استقبال می‌کنند و شادمانه پذیرایی می‌نمایند و با ما به خوبی و خوشرفتاری برخورد می‌کنند. به ما مال و ثروت می‌دهند و برایمان زندگی آرام و مرفه‌ی فراهم می‌کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافعی که از تو عایدشان می‌شود چنین می‌کنند؛ زیرا آنان با استقبال و پذیرش از شما سود زیادی کسب می‌کنند و اگر همه فواید را بدست نیاورند ول ی برخی را بدست خواهند آورد . آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خویش می‌افزایندو در پی آن به اقتصاد و پیشرفت کشورشان افزوده می‌گردد آنها به وسیله‌ی تو در تعداد کارگران و کارمندان خویش می‌افزایند و آنها از این که جامعه‌یشان از هم نپاشد از شهروندان خویش محافظت می‌کنند؛ زیرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نیز به زاد و ولد اعتنای ی ندارند بلکه هر یکی از آنها به یک معشوقه ودوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگی می‌کند بدون این که فرزند ی داشته باشد یا به یک یا دو بچه اکتفا می‌کند چنان که مشاهده کرده ای افراد سالخورده‌ی آنها بیشتر از جوانان‌شان است و آنها برای آینده‌ای دور نقشه می‌کشند.

اخیرا گزارشی که از اداره‌ی مهاجرت امریکا منتشر شده گواه این مدعاست. در آن تصریح شده بود که امریکا سالانه بیست میلیون مهاجر را می‌پذیرد تا در سال های آینده، توازن جمعیت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهربانی و احسان به تو، تو را نپذیرفته‌اند بلکه از تو استفاده می‌برند، زیرا در وجودت عرق مذهبی و ملی و محبت اسلام وجود دارد و با برخی از آنچه مخالف شریعت است مبارزه می‌کنی و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج می‌دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد . اگر فرزندانت به شیوه‌ی اسلامی تربیت شده باشند و از آنان سود ی حاصلشان نشود از نوادگانت استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ویژگی‌های اخلاقی آنان خواهند شد.

آیا خبر داری که در طی پنجاه سال گذشته نیم میلیون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف این آمار مسیحی شده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120]. یعنی «یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [النساء: 89]. یعنی «کفار دوست دارند تا شما نیز مانند آنها کفر ورزید و با آنها مساوی قرار بگیرید پس آنها را دوست و ولی خود مگیرید».

و نیز می‌فرماید: ﴿قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ﴾ [آل عمران: 118]. یعنی: «بغض و عداوت از دهنانشان آشکار گردید و آنچه در سینه‌های شان مخفی است بزرگ‌تر است».

لذا اندکی بیندیش.

مسلمانان زیادی در گوشه های دنیا، در بوسنی، کوسووا، چچن، اریتره، سودان، اندونزی به دست نصارا به قتل رسیده اند؟! آیا فکر می‌کنی نصارای اینجا با نصارای آن جا تفاوت دارند ؟ قطعا کفر ملت واحد است و اگر کسی به کشورهایی که پناهندگان مسلمان را می‌پذیرند و با نرمی و مهربانی از آنان استقبال می‌کنند، بنگرد، می‌بیند که مسلمانان به تدریج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام و ... موجب می‌شوند دینشان را فراموش کنند و کفار آنها را با اعتقادات شان بیگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که می‌گویند: آزادی، دموکراسی (fycc). از دیدگاه آنها آزادی و رذیلت دو مفهوم برای یک عمل است و هر کسی به فضایل اخلاقی چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

توصیه دوم

فکر کن بقای تو در این کشور دایمی نیست، آری به این باور داشته باش و خود و زن و فرزندانت را به این امر قانع کن . گر چه فعلا در

این کشور زندگی می کنید پس مناسب است که و دوستی تو با کشورهای اسلامی باشد نه با کشورهای کفر و به این باور باش که به زودی به کشورهای اسلامی باز می‌گردی و اذان را می‌شنوی و در نماز جماعت شرکت می‌کنی.

این فتوای علامه شیخ محمد صالح عثیمین را با دقت مطالعه کن. از ایشان سوال شد : حکم اقامت در کشورهای کفار چیست؟ در جواب فرمود: اقامت در کشورهای کفار خطر بزرگی است که دین، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهدید می‌کند.

ما انحرافات زیادی را از کسانی که در آنجا اقامت گزیده اند، مشاهده کرده ایم؛ زیرا کسانی که به آنجا رفته اند و برگشته اند عده‌ای فاسق و جمع ی مرتد و عده ای پیرو سایر ادیان و برخی کمونیست و منکر الله برگشته اند تا جایی که مطلقاً منکر وجود خداوند شده اند و دین‌داران گذشته و حال را به دیده ی استهزا و تمسخر می‌نگریسته‌اند. از این رو مناسب ـ بلکه لازم- است تا از این پرهیز شود و شرایط ی وضع گردد که مانع سقوط در این مهلکه شود . پس اقامت در بلاد کفر نیاز به دو شرط اساسی دارد:

شرط اول

اقامت کننده، از دینش در امان باشد طور ی که دارای علم و ایمان قوی باشد که او را بر پایدار ی بر دینش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروی باز دارد و دشمنی و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستی و محبت آنان اجتناب ورزد؛ زیرا دوستی و محبت با آنها منافی با ایمان است . چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ﴾ [المجادلة: 22]. یعنی: «مردمانی را نخواه ی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند».

نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ۝٥٢﴾ [المائدة: 51-52]. یعنی «ای مومنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره‌ی ایشان بشمار است و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. می‌بینی کسانی که بیماری (شک و نفاق) به دل دارند (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم) امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند».

در حدیث صحیح از رسول خدا ρ روایت است که فرمود: «هر کس با قومی دوستی و محبت داشته باشد، با آنها حشر می‌شود». در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس با آن شخصی حشر می‌شود که با آن محبت دارد».

بنابراین دوستی و محبت با دشمنان خدا بزرگترین خطر برای مسلمانان بشمار می‌رود، زیرا دوستی با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، یا حد اقل این که آیین و روش آنها را انکار نمی‌کند. از این رو رسول خدا ρ فرمود: «هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنها محشور می‌شود».

شرط دوم

بر اظهار نمودن دینش قدرت داشته باشد طوری که بتواند بدون هیچ گونه ممانعتی شعایر دینش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه

جلوگیری نشود و اگر جماعتی هستند که می‌توانند جمعه را بر پا دارند و از زکات، روزه و حجو دیگر شعایر دین جلوگیر ی نشوند پس اگر چنین قدرتی ندارند. اقامت کردن در آن جا جایز نیست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

ابن قدامه[2] در بحث اقامت مردم در مورد هجرت می‌نویسد: کسانی که بر آنان واجب است هجرت کنند، عبارتند از کسانی که بر آن قادرند و نمی‌توانند که دینشان را آشکار کنند و در میان کفار نمی‌توانند واجبات دینشان را اقامه کنند . پس بر چنین افراد ی واجب است که هجرت کنند. چنان‌که خداوند سبحان فرموده است : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ قَالُوٓاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا ۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ٩٧﴾ [النساء: 97]. «بی‌گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند بر خود ستم کرده‌اند بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده اید و بدبخت شده اید و عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین کفر بوده ایم (و چنان که باید، به انجام دستورات دین نرسیدیم ! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببندید و به جا ی دیگري) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بدجایگاه ی و چه بد سر انجامی!

این تهدید شدید ی است که بر وجوب هجرت دلالت می‌کند، زیرا اقامه‌ی واجبات دین واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروریات و تتمه ی واجب است و آنچه و اجب جز با آن تکمیل نمی‌گردد پس آن عمل نیز واجب است. الی اخر.

پس با توجه به این دو شرط اساسی اقامه در دارالکفر به چندین قسم تقسیم می‌شود:

[2]- المغنی (ص457/8)

قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغیب به سوی اسلام باشد و این نوعی جهاد است و کسی که بر آن قادر باشد فرض کفایه است .

اما مشروط بر این که دعوت وی قابل اجرا باشد و کسی مانع دعوت او یا مانع اجابت دعوت وی نباشد؛ زیرا دعوت به سوی اسلام از واجبات دین است و شیوه ی پیامبران نیز همین بوده است و رسول خداρ به تبلیغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است . چنان که فرموده است: «پیام مرا برسانید اگر چه یک آیه باشد».

قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقیق و بررس ی احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقیده و بطلان ایده و فروپاش ی و هرج و مرج اخلاقی آنها را شناسایی کند تا مردم را از گول خوردن آنها برحذر دارد و حقیقت حال را برای کسانی که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و این اقامت نیز نوعی جهاد بشمار می‌رود، زیرا شامل برحذر داشتن مردم از کفر و اهل آن می‌باشد و متضمن ترغیب و راهنمایی به اسلام است؛ زیرا فساد کفر، دلیل شایستگی اسلام است. چنان که گفته شده است : «اشیا با اضداد آنها شناخته می‌گردد»[3]. لیکن باید شرط آنتحقق یابد بدون این که فساد بزرگ‌تری عاید وی گردد. پس اگر مقصودش تحقق نیافت به طوری که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگیری خرافاتشان شد پس اقامت او سود ی ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگ‌تری مواجه شد مانند این که آنان به عملکرد او واکنش نشان داده و کارش به ناسزاگویی اسلام و رسول خدا ρ و ائمه مسلمین منجر شد. پس خودداری از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده ا ست : ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾ [الأنعام: 108]. یعنی «ای

[3]- ضرب المثل عربی است که «تعرف الاشیاء باضدادها».

مومنان! به معبودها و بت هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند همان گونه برای هر ملت و گروه ی کردارشان را آراسته‌ایم عاقبت بازگشت‌شان به سوی خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

این بدان معناست که در کشورهای کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر می‌برد تا از وساوس و ترفندهاي‌ی را که علیه مسلمانان طراح‌ی می‌کنند شناسای‌ی کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان‌که رسول خدا ρ در غزوه خندق حذیفه بن یمان را به سوی مشرکان فرستاد تا از اسرّار آنها با خبر شود

قسم سوم

به خاطر نیاز حکومت اسلام ی و ایجاد ارتباط با دولت های کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت خانه‌ها. بنابراین حکم چنین افراد ی مانند کسانی است که به خاطر روابط فرهنگ‌ی اقامت می‌کنند و امور دانشجویان را مراعات می‌کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار می‌کنند لذا برای اقامت چنین افراد ی مصلحت بزرگی نهفته است.

قسم چهارم

اقامت وی بخاطر نیاز خصوص‌ی و شخص‌ی از قبیل تجارت و معالجه جایز باشد. پس اقامت چنین فرد ی به قدر نیاز جایز است. علما رحمهم الله تصریح کرده اند که داخل شدن در کشورهای کفر برای تجارت جایزاست و از برخی اصحاب روایات نقل نموده‌اند.

قسم پنجم

اقامت وی برای تحصیل باشد و این نیز مانند اقامت افراد تاجر و بازرگان است، اما خطر وی بیشتر و ویران‌ی بیشتری به دین و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

قسم ششم

اقامت برای سکونت باشد و این از همه خطرناک تر و بزرگ تر است؛ زیرا در اختلاط با کفار مفاسد ی بر او مرتب باشد و چنین احساس می‌کند که او تابعیت آن کشور را گرفته و تابعیت، متقاض ی دوستی، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در میان کفار رشد می‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا می‌گیرند. از این جهت رسول خدا ρ فرمود: «هر کسی با مشرک سکونت کند، قطعا او مانند آن مشرک است». ابوداود.

زیرا اختلاط طولانی با کافر و همنشینی با او در یک کشور موجب تشابه و توافق با او می‌شود.

قیس بن حازم از حضرت جریر بن عبدالله روایت می‌کند که رسول خدا ρ فرمود: «من از هر مسلمان ی که در میان مشرکین اقامت کندبیزارم». صحابه عرض نمودند : یا رسول الله ! برای چه؟ فرمود: «آتش این دو تا دیده نشود.» ترمذی و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر می‌شود که در کشورهای کفار سکونت کند در حالی که آنجا علناً شعایر کفار آشکار می‌گردد و احکام غیر خدا به اجرا گذاشته می‌شود و وی آن را با چشم می‌بیند و با گوشش می‌شنود و به آن راضی می‌شود؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده می‌شود و با اهل و اولادش در آن کشورها سکونت می‌کند و مانند کشورهای اسلامی در آنجا اطمینان و آرامش حاصل می‌کند! با وجود این که خطر بزرگی او و خانواده اش را در مورد د ین و اخلاقشان تهدید می‌کند؟!

توصیه سوم

مهمترین چیزی که باید مسلمان به آن توجه کند، دین است؛ زیرا سرمایه، منزل، کار، بیمارستان و زندگی آرام چه ارزشی در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هست ی بر اقامه شعایر دین حریص باش . از ویژگی‌های این دین، یکی آن است که آن دینی آشکار است. هر کجا وقت نماز فرا رسید نمازت را بخوان، اعم از این که در بازار باشی یا

در محل کار یا کارخانه و از این خجالت نکش. ﴿قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨﴾ [طه: 68]. یعنی «گفتیم: مترس! حتما تو برتری».

شیخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقیم بودند برای بازدید موزه کتاب و برخی آثار قدیم ی رفتیم پس از این که مراحل ورود را پشت سر گذاشتیم و چند دقیقه ای را در آن جا گذراندیم، وقت نماز عصر فرا رسید . یکیاز آن دو نفر گفت : شیخ برویم بیرون نماز بخوانیم! با تعجب پرسیدم: چرا اینجا نماز نخوانیم؟ گفت : اوه! در جلو اینها نماز بخوانیم؟ نه، نه ! این خیلی کار سختی است، خیلی. پرسیدم: چراخیلی، خیلی سخت است؟ گفت : جناب شیخ جلو سوئد ی‌ها نماز بخوانیم؟ من گفتم: آری، جلو سوئدی‌ها نماز می‌خوانیم. چرا جلو آنها نماز نخوانیم؟ مگر نمی‌بینی که زن و مرد آن ها همدیگر را جلو ما می‌بوسند و شرم نمی‌کنند و هم دیگر را در جلو ما به آغوش می‌گیرند و خجالت نمی‌کشند و در بازارها شراب می‌نوشند و اندام و مفاتن خویش را آشکار می‌کنند و حرکاتی که با حیا سازگار نیست، مرتکب شده و آن را آزاد ی به حساب می‌آورند و بسا ما به آنها نگاه می‌کنیم و از این آزادی شگفت زده می‌شویم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانیم و آن را آزادی به حساب نیاوریم.

آن‌گاه ما به یک گوشه ای از موزه رفتیم و رو به قبله کرده و دستهایم را تا گوشها بلند کردم تا اذان بگویم، آن گاه رفیقم صدا ک رد: جناب شیخ! چکار می‌کنی؟ من با آرامی به وی گفتم: اذان می‌گویم. او با اضطراب و پریشانی گفت: اینجا اذان می‌گویی؟ گفتم: آری! آیا مگر این آزادي(fyee) نیست! تو نیز این را آزادي(fyee) نام بنه.

سپس اذان گفتم و با صداي ی آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار کردیم و به بازدیدمان ادامه دادیم در حالی که مردم ما را می‌دیدند که با جما عت نماز می‌خوانیم، تکبیر می‌گوییم و تسبیح می‌خوانیم، رکوع وسجده می‌کنیم و مامورین پلیس از ما جلوگیر ی نمی‌کنند و از ما غرامت و جریمه ای نمی‌گیرند و به زندان محکوم نمی‌کنند و آسمان به زمین نمی‌آید. پس چرا برخی از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومی خجالت می‌کشند.

حتی بسیاری از مسلمانان بدون عذر سفر و مریض ی در بین دو نمازجمع می‌کنند به سبب این که خجالت می‌کشند در میان مردم نمازشان را اقامه کنند.

ای برادر گرام ی! قطعاً اظهار این شعایر از جمله بزرگ ترین اسباب دعوت به دین اسلام است . قران می‌فرماید: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ٤٦﴾ [البقرة: 45-46]. یعنی «و از شکیبایی و نماز یاری جویید و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و این که آنها به سوی او باز خواهند گشت».

توصیه چهارم

ای برادر مغترب! خانه‌ات مملکت تو است و کسی نمی‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزود ی در روز قیامت از افراد این منزل پرسیده می‌شوی.

هر کس با اولادش نیک رفتار ی بکند و در کوچکی آنها را با شیوه نیک و شایسته تربیت کند، در دنیا و آخرت به او نفع می‌رسانند و در زندگی با تو نیکوکار ی بوده و از تو اطاعت می‌کنند و نسبت به تو احسان می‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خویش به تو سود می‌بخشند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 47]. یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا کن که باعث روشن ی چشمان‌مان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

دعای حضرت ذکریا علیه السلام این بود که می‌گفت: ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ [آل عمران : 38]. یعنی

«پروردگارا! فرزند شایسته ای از جانب خویش به من عطا فرما بی‌گمان تو شنونده‌ی دعایی».

پس از پروردگارش هر گونه فرزند ی طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شایسته بود؛ زیرا نسل فاسد جز سخت ی و مشقت چیز دیگیر برایت نمی‌افزاید در خانه‌ات توجهات و رهنمودهای مهم را لازم بگیر.

به فرزندانت نسبت بر اقامه ی نماز جماعت در مسجد حریص باش و اگر این میسر نبود بر اقامه ی آن در خانه و پایبند ی در اوقاتشان بدون تاخیر و تساهل حریص باش و در آن تساهل به خرج مده به این شکل که یکی از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غایب نشود و این برنامه‌ی تو در همه نمازها باشد . به اذان در وقت هر نماز ی حریص باش.

چه زیباست که برگه‌ای برای بیان اوقات نمازها نصب کنی و یکی از فرزندانت را مسئول اذان قرار ده ی به طوری که مکان جمع شدن برای نماز در یک اتاق‌ی مشخص باشد و موذن در آن اذان بگوید و دیگران برای اقامه نماز حاضر شوند. باید در خانه‌ات یک کتابخانه‌ای -هرچند کوچک- وجود داشته باشد که در آن کتاب های داستان و کتب فقه‌ی و شرع‌ی و نوارها و کاست‌های مفید وجود داشته باشد و در این مورد از خرج کردن بخل مورز؛ زیرا این از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر می‌شوی.

در خانه‌ات یک درس دینی هفتگی داشته باش. طوری که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احادیث ی از ریاض الصالحین یا کتب تفسیر و... خوانده شود.

این کار در پیوند خانواده با همدیگر بسیار مهم است تا جایی که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را می‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما را یاد می‌کند. هرگز در غایب شدن آنها از درس تساهل مکن و این درس خانوادگی شما را از درس دا یم‌ی‌ای که در مراکز اسلام‌ی آن‌جا برگزار می‌شود، بی‌نیاز نکند.

پس مصاحبت و همراه ی تو با فرزندانت در مراکز اسلام ی، در وقت دیگری برای حضور در نماز جماعت و دروس علم ی موجب تقویت بُعد ایمان‌ی آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلام ی‌شان

تقویت کرده و تخم احساس و عزت و سربلندی اسلام را در دلهایشان خواهد کاشت.

با فرزندانت جز با زبان عربی سخن مگو[4] و در این مورد تصمیم جدی بگیر و فرزندانت را از سخن گفتن به غیر زبان عربی جلوگیری کن و هر کسیاز افراد خانواده به زبان مدرسه یا خیابان سخن گفت، او را تنبیه کن و در این مورد بسیار جدی باش و حتی به آنان اجازه یک یا نصف کلمه به غیر زبان عربی مده. این بسیار مهم است.

توصیه پنجم

فرزندانت تا زمانی که در جلو روی تو هستند و سنین طفولیت را سپری می‌کنند، تو می‌توانی آنها را به شیوه ی اسلامی تربیت کنی و برای تو در این زمینه هیچ گونه بهانه ای نیست. لذا نباید در مورد تربیت آنها در این مرحله کوتاهی کنی. بنابراین برای تحقق این هدف حریص باش. وقتی کودك به سن سه سالگی رسید باید سوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره های کوچک از قبیل سوره‌ی اخلاص ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ وادار کن.

چون به سن پنج سالگی رسید سوره‌های دیگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگی رسید حداقل حافظ سه الی چهار جزء قران باشد.

ابتدا این کار مقداری مشکل است اما هر گاه فرزندان برآن عادت کنند آسان می‌شود. ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ﴾ [القمر: 17]. یعنی «ما قران را برای یاد گرفتن آسان کردیم».

تو اندکی خسته می‌شوی لیکن آیا بهشت را بدون خستگی می‌خواهی؟! رسول‌خدا ρ فرمود: «بهشت به مکاره پوشیده شده وآتش به شهوتها»[5].

---

[4]- این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان – زبان مادري- باعث از دست دادن همه ارزشهای دیگر خواهد بود. مترجم.

[5]- مسلم.

تو نمی‌دانی که کی از دنیا سفر می‌کنی و از فرزندانت جدا می‌شوی، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برایت ذخیره ای باشند و در روز رستاخیز نیکی‌هایت در نزد خداوند سنگین باشد. رسول‌خداρ فرمود: «هرگاه انسان بمیرد عملش از او قطع می‌شود جز از سه چیز، صدقه جاریه و علمی که از آن استفاده شود و فرزندان صالحی که برای او دعا خیر کند».

چه خیر و صلاحی بزرگتر از این است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندانت از آن کسانی نباشید که رسول خداρ از آنها شکایت می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30]. یعنی «و پیامبر می‌گوید: ای پروردگار! این قوم من قران را مهجور نموده و آن را رها کرده‌اند».

می‌توانی در تربیت فرزندانت امور ذیل را رعایت کنی.

- **نوارهای ضبط شده**. به این صورت که بچه از نوار، قران را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

- **استاد خصوصی.** چند نفر جمع شده و برای فرزندان خویش یک معلم خصوصی بگیرند تا در هفته‌ای چند جلسه به آنها قران را آموزش دهد.

- **تشویق فرزندان بر حفظ قران مجید و دریافت جوایزی از بزرگترها.**

- **کم کردن بازی و سرگرمی‌های مخرب** و عدم دسترسی اطفال به ابزار مانند کامپیوتر و غیره که مانع حفظ قران می‌شود.

یکی از دوستان تعریف کرد که جهت ایراد سخنرانی به سوئد رفته است و با یکی از برادران غیر عرب که اصلا زبان عربی نمی‌فهمید ملاقات کرده است؛ اما با این وجود دو دختر و یک پسر او که بزرگترین آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قران بودند.

آری دوستم فرزندان او را دیده و از آنها امتحان نیز گرفته است.

پس هر کسی اراده نیکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق می‌کند و در او و فرزندانش برکت می‌آورد.

در دانمارک با فرد ی تازه مسلمان بر خورد کردم که یک کلمه از زبان عربی نمی‌فهمید و برای حفظ قران کریم و یاد گرفتن احکام دینی بسیار علاقه داشت تا جایی که همراه خودش نوارها ی کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسی را می‌دید که ز بان عربی بلد است از او می‌خواست تا برخی از سوره‌ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش می‌داد تا این که آن را حفظ می‌کرد.
﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنکبوت: 69]. یعنی «آنان که برای رسیدن به ما تلاش و مجاهده می‌کنند ما راه‌های رسیدن به خودمان را به او نشان می‌دهیم و بی‌گمان خداوند با نیکو کاران است».

دعوتگری دیگر برایم تعریف کرد که در استرالیا با دو کودک که تابعیت استرالیایی داشته‌اند و اصالتاً اهل سنغافور بو ده‌اند، یکی پنج و دیگری هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجید بودند در حالی که اصلاً زبان عربی بلد نبودند[6] و این دعوتگر تعریف نمود که این دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از یکی از این دو پسر با زبان انگلیسی پرسیدم: آیاتی را که در آن کلمه (جهنم) آمده است برایم بخوان ! او با سرعت همه این آیات را برایم تلاوت نمود سپس از او خواستم آیاتی را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او این آیات را برایم خواند و کسی که به حفظ این دو پسر بچه اهتمام ورزیده است شوهر مادر اینها بود ه است که از طریق گوش دادن مداوم سوره ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قران را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزای خیر بدهد.

6- البته به فضل خداوند در کشور ما نیز که زبان رسمی آن فارسی است در مناطق مختلف آن از جمله سیستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجید بسیار زیاد است به طور ی که سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجید می‌شوند و امروزه استان سیستان و بلوچستان به حد ی از نعمت حفاظ بهره مند شده است که در ماه مبارك رمضان کم مسجد ی یافته می‌شود که در نماز تراویح قران مجید ختم نشود و زاهدان – و شهرهای دیگر استان- به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودی که اکثر این حافظان زبان عربی را بلد نیستند و این از فضل و احسان خداوند است. ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ﴾.

«تشبهوا بالکرام ان لم تکونوا مثلهمان التشبه بالکرام فلاح».
یعنی «خودتان را شبیه آنها بکنید اگر مانند نمی‌توانید، زیرا تشبه با افراد بزرگ رستگلوی است».

توصیه ششم

بر تعلیم آداب اسلام ی فرزندان از دوران طفولیت حریص باش، زیرا آنها بر آنرشد می‌کنند، از قبیل آداب خوردن و نوشیدن . قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگوید و با دست راست بخورد.
آداب مجلس را به آنها بیاموز . به هنگام داخل شدن و خار ج شدن سلام بگوید و به بزرگ ترها احترام بگزارد و آداب سخن گفتن را رعایت کند و دروغ نگوید و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نیاورد و آداب بیت‌الخلا و توالت را یاد بگیرد و مانند دعای قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضا ی حاجت وآداب دیگری که من من این چند مورد را به عنوان مشت نمونه خروار ذکر کردم.
آیا می‌دانی اگر در تعلیم آداب اسلام ی به فرزندت از دوران کوچکی‌اش غفلت بورز ی، نتیجه چه خواهد شد؟ به زود ی متولی ادب آموزی او کسی دیگر خواهد شد و در دامان او یاد می‌گیرد که با دست چپ غذا بخورد و یاد می‌گیرد که درب دستشویی را نبندد و به هنگام قضای حاجت عورتش را نپوشاند و در خیابان سخنان زشت و ناسزا و نفرین یاد بگیرد . پس در تفاوت دو تربیت، یعنی تربیت اسلام ی و تربیت به شیوه کفار بیندیش!
یکی از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برایم تعریف کرد که او در ایطالیا در یک مرکز اسلام ی سخنرانی کرده است و در مورد تربیت فرزندان و مسئولیت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهایی بوده‌اند که در غرب سکونت داشته اند، وی فرمود: در این اثنا که من سخن می‌گفتم ناگهان پیرمرد هشتاد ساله ای برخاست و سخنانم را قطع نمود و با صدای بلند فریاد زد. جناب شیخ! من می‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بیاورم ! او را نکاح کن و با خود ببر ! از تو التماس می‌کنم این کار را بکن ! ای شیخ! ای شیخ! سپس گریه کرد و به شدت گریست.

من از این عمل تعجب کردم ولی به او پاسخی ندادم. چون سخنرانی‌ام به پایان رسید و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه ای به ازدواج ندارم. سپس از او پرسیدم: انگیزه‌ی آشفتگی و گریه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شیخ! ما چهار دوست بودیم و برای کسب زندگی بهتر با اهل و فرزندانمان به این کشور آمدیم. فرزندانمان بزرگ شده و کم کم داشتند از کنترل ما خارج می‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آیین یهودیت گرویدند و من همچنان ناظر این وضعیت بودم. امروز من دوران پیری را سپری می‌کنم و استخوان هایم ضعیف شده و مرگم نزدیک شده است و برای دخترم بیمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمی‌دانم کجا باشد. من به گریه افتادم و اطرافیانم نیز گریه سر دادند.

توصیه هفتم

با مادرِ فرزندان همکاری داشته باش و او را در تربیت فرزندان بسیج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراین در صدد انتخاب همسر نیکی باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش وبعد از ازدواج بر ارتقای ایمان و ازدیاد شناخت او نسبت به مسایل دین حریص باش و وی را در گوش دادن سخنرانی‌ها و دروس شرعی و مطالعه کتب مفید و گوش دادن به نوارهای سودمند تشویق و راهنمایی کن.

توصیه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهای غرب در میان کفار گمراه اقامت داری؟! قطعا کسانی که در دیار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگی و برخی بیست سالگی به غرب آمده‌اند و اگر بگوییم برخی در سن چهل سالگی آمده‌اندباز هم حرف به گزافی نگفته‌ایم. در خانه های کفار با آن ها سکونت کرده و در ادارات، خیابان‌ها، بازارها و رستوران ها و قهوه خانه هایشان با آن ها اختلاط و

معاشرت داشته‌اند. اما در طول این اقامت طولانی سولات مهم‌ی وجود دارد که باید به صراحت به آنها پاسخ بگویی.

در طول این سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتی در این مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته‌و مباحثه کرده‌ای و شبهات و بدفهم‌ی او را در مورد اسلام از قلبش زدوده ای؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزیع نموده ای؟! چند نفر از مسلمانانی را که نسبت به دین و احکام اسلام ی سهل‌انگاری می‌کنندا نصیحت کرده ای؟ و از طرف دیگر از تو می‌پرسم: چقدر سرمایه کسب کردی و چقدر آپارتمان خریداری کرده‌ای؟ به خدا پناه می‌برم از این که بپرسم چقدر گناه کبیره مرتکب شده‌ای.

برادر گرام ی! مذاهب گمراه کننده و ویرانگر شب و روز برای ترویج مرام و مسلک دروغینشان بي شتر از مسلمانان در کشورهای اروپای و غیره تلاش می‌کنند، با وجود این که آنان بر باطل و تو بر حق هستی. ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا﴾ [فصلت: 33]. یعنی «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته انجام می‌دهد و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم»؟

پس هر کجا که هست ی مشعل فروزان هدایت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفید در زمینه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکی زحمت ده ی خداوند به تو عوض بهتر ی می‌دهد.

یکی از مسلمانان که در یک شرکت بزرگی کار می‌کرد و همواره می‌خواست کار دعوت را عملی کند اما خجالت می‌کشید وسست می‌شد در یکی از روزها یکیاز دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش برای او جلسه خداحافظی ترتیب داده بودند و هر یکی از دوستان وی هدیه‌ای به او تقدیم کرد.

دوست ما گفت: من حیران شدم که چه هدیه‌ای به او تقدیم کنم! آنگاه به یادم آمد که این کارمند اشیا ی قدیم‌ی و عتیقه‌جات را دوست دارد لذا من یک هدیه‌ی زیبا و قشنگ خریدار ی نمودم و کتاب کوچکی را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوی زیبایی آن را جلد کردم و

همزمان با سایر رفقایم آن را به وی اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بیشتری را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقیق کرده است تا این که هدایت به قلبش راه پیدا کرده است و اسلام آورده است.

آری، نخستین سبب ایمان آوردنش همین کتاب بود که من از روی شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اینجاست که دوست بازنشسته و مسلمانم مرا نکوهش کرد که چرا در طول این همه سال های متمادی اسلام را از من پنهان کرده‌ای؟

ای کسی که در دیار رحل اقامت غرب افکنده‌ای! آیا می‌دانی چگونه اسلام به هند و پاکستان و چین و بسیاری از کشورهای آفریقایی و دیگر ممالک اسلامی که از مهبط وحی و رسالت دور بوده اند گسترش پیدا کرده است؟ آری! اسلام به این کشورها از طریق دعوتگران و از طریق جهاد وارد نشده است. بلکه از طریق مردان مسلمان، به این بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوتگر.

آنها تاجران و بازرگانانی بوده‌اند که برای تجارت و بازرگانی به آنجا رفته اند تا کالاهایشان را به آنها بفروشند و کالاهایی از آنها خریداری کنند و رفتن آنها جز برای جمع آوری دنیا نبوده است. ولی نتیجه چگونه از آب در آمده است؟خداوند بلند مرتبه دنیا و آخرت و مال و ثروت را برای آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متاثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را دیدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسیدند و آنان حقیقت اسلام را برای آنان بازگو کردند و آنها را به سوی اسلام دعوت نمودند سپس به وسیله این بازرگانان انسان های بیشماری در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد میلیون[7] مسلمان در هند زندگی می‌کنند چه کسی سبب هدایت آنها شده است بیش از صد میلیون مسلمان در چین زندگی می‌کند چه کسی سبب هدایت آنها شده است؟ صدها میلیون مسلمان در آفریقا بسر می‌برند، توسط چه کسی به هدایت دست پیدا یافته اند؟ این

[7]- اخیراً آمار مسلمانان هند را دویست هزار نفر گزارش داده‌اند.

دعوتگران، تاجران مسلمانی بودند که به خاطر طلب دنیا به این مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبی را برای آنان جمع نمود.

ای برادر مسلمان که حامل پیام اسلام به غرب هستی! وضعیت تو با وضعیت آن بازرگان تفاوت چندان ی ندارد؛ زیرا آنان نیز به آن کشورها برای طلب دنیا رفته بودند و تو هم به این کشورها برای طلب دنیا و زندگی آرام و امنیت برای خود و فرزندانت رفته ای. پس چرا مانند آنان خیر دنیا و آخرت را جمع نمی‌کنی؟

برادر بزرگوار! شاید خداوند هدایت اهل این بلاد را بدست تو و همراهان دیگری که در آن بلاد اقامت گزیده‌اند فراهم آورده است. شاید خداوند شرایط زندگی و مشکلات را برای شما مقدر ساخته است تا شما برای هدایت آنها تلاش کنید پس چرا خود را از داعیان به سوی خدا به شمار نمی‌آورید؟

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108]. یعنی «بگو: این راه من است که من (مردمانرا) با آگاه ی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) وخدا را منزه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم و از زمره دیگر مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

دعوت فقط برای کفار نیست بلکه مسلمانان ی که در انجام احکام دینی کوتاه ی کرده و در گرداب گناه فرو رفته اند نیز باید امر به معروف و نه‌ی از منکر شوند؛ زیرا اینها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصی گرفتار شده و مرتکب گناهانکبیره شده اند ولی باز هم شیرازه ایمان و مح بت دین و شوق و علاقه بازگشت به دین در وجودشان وجود دارد، لذا نباید به حال خود رها شوند.

یکی از دعوتگران می‌گوید: در یکی از مراکز اسلام ی در کشورهای اروپایی سخنرانی داشتم و پس از پایان سخنرانی جوانی نزد من آمد که از وی بوی سیگار بر می‌خاست و آثار معصیت در سیمایش نمایان بود. با من مصافحه کرد و صمیمانه مرا بوسید و سپس از من راهنمایی خواست که چگونه می‌تواند برای جهاد به چچن برود؟ من به وی گفتم: تو می‌خواه ی جهاد کنی؟ گفت: آری! گفتم: آیا می‌دانی جهاد

یعنی چه؟ جهاد یعنی از اهل و عیال خود جدا شو ی و همه دارایی و زندگانی خود را در راه خدا فدا کن ی! گفت: مگر جزا ی آن بهشت نیست؟ گفتم: بله، گفت: پس هر چیز آسان است.

توصیه نهم

به عزیزان توصیه می‌کنم:

در یکی از کشورهای اروپایی بودم و پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی، یکی از دوستان مرا به خامه اش برای صرف چای دعوت کرد. در این مجلس حدود س ی نفر از برادران مسلمان که مقیم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجیح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند .

اشغال فلان کشور، یورش و حمله به فلان کشور، مالیات، تورم . تا این که مناقشه حاد گردید و از هر طرف ه یاهو بلند شد و صداها در هم پیچید و سپس کار به سب و ناسزاگویی انجامید. این وضعیت آنان بود، در صورتی که وضع من شگفت انگیزتر و عجیب تر بود؛ زیرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پیوسته‌ام.

اندکی پس از این که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم که نه، من در میان این دوستان قرار دادم . لذا آرام و ساکت ماندم . ابتدا خجالت کشیدم که آنان را به سکوت دعوت کنم و منتظر ماندم تا صدایشان را پایین بیاورند. ولی خاموش نشدند. وقتی وضع بدین منوال به درازا کشیده شد، رو به رفیق بغل دستی خودم کردم و گفتم: این وضعیت تا کی بدین صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من که چیزی نمی‌بینم! اینها امروز خیلی آرام هستند! پایان مناقشه آنها صبح است! آیا صبح نزدیک نیست؟ ﴿ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ٨١﴾



[هود:81].

سپس گفت: آیا می‌خواه ی اینها را ساکت کنم؟ گفتم: آری، خاموش‌شان کن! آن گاه صدایش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشید، می‌خواهیم از شیخ استفاده کنیم! در این هنگام خاموش شده و همدیگر را به سکوت دعوت کردند. ابتدا من گفتم: من از شما یک

سوال دارم: آیا همه شما سوره ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢﴾ [الإخلاص: 1-2]. را حفظ دارید؟ گفتند آری.

من گفتم: معنای ﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢﴾ [الإخلاص: 2]. چیست؟ همگی ساکت شدند.

باز پرسیدم: آیا همه‌ی شما ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ۝١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ۝٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝٣﴾ [الفلق: 1-3]. را بلدید؟ آنان در پاسخ گفتند: آری. سپس پرسیدم: معنای ﴿غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝٣﴾ [الفلق: 3]. چیست؟ باز همگی خاموش شدند! آن گاه من گفتم: برادران عزیز! اگر شما در مجلستان به تفسیر یك آیه، یا خواندن یك حدیث و یا گفتگو در موردتربیت فرزندانتان و یا حل مشکل دخترانتان می‌پرداختید، آیا برایتان از اینمباحث بهتر نبود؟ چقدر مجالس ی که شما می‌نشینید و مصداق این حدیث آن حضرتρ قرار می‌گیرید: «هیچ گروه ی در مجلسی گردهم نمی‌آیند که در آن مجلس از یاد خدا غافل می‌شوند و بر پیامبرشان درود نمی‌فرستند، مگر اینکه آن مجلس برای آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کیفر می‌دهد و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد»[8].

سپس به آنها گفتم: چرا از این تفسیر ابن کثیر که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمی‌کنید؟ چگونه می‌خواهید دین خدا را فرا بگیرید و مردم را به آن عوت کنید، در حالی که شما ا ز اصول و مباد ی آن بی‌خبرید؟ اگر از شما در مورد برخی از احکام نماز یا روزه بپرسیم، شما اغلب آنها را نمی‌دانید آن گاه برای آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

یکی از دعوتگران برایم تعریف کرد و گفت : من در ماه مبارک رمضان در امریکابودم و با زبان عربی در مورد تربیت فرزندان واستقامت و ثبات بر دین سخنرانی نمودم هنوز سخنرانی‌ام به پایان نرسیده بود که یکی بر خاست و پرسید: چرا رئیس جمهور فلان کشور چنین و چنان می‌کند؟! من با نرم ی وعطوفت به وی پاسخ دادم که

---

[8]- ترمذی با سند حسن وصحیح.

امیدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنرانی باشد. باز دیگری بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور یورش برده و مردم آن را به خاک و خون می‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبیدم؛ زیرا پاسخ به این سولات سود ی را در بر نداشت. باز شخص دیگری که بسیار خشمگین به نظر می‌رسید و گمان برده بود که مناز پاسخ می‌ترسم برخاست و گفت: ای شیخ! این قدر بزدل و ترسو مباش! سیدالشهدا کسی است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگوید و آن گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو این که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمی‌خواه ی سرور شهیدان قرار بگیری؟

من به وی گفتم: ای برادر شجاع! نظر شما چیست تا ما پول بلیط شما را پرداخت کنیم و تو به کشورت باز گردی و کلمه حق را در جلو رئیس جمهور مملکتت اظهار نمایی و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهیدان قرار بگیری آن‌گاه ما بعد از تو این کار را ادامه خواهیم داد! در این هنگام همگ‌ی غرق در خ نده شدند و مسجد با سیل ی از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهایت من صدایم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با امور ی صحبت می‌کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم می‌کنید و دردها ی آن را جرعه جرعه می‌نوشید، در حالی که شما به اموری خود را مصروف کرده‌اید که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنیم هیچ سود ی عایدمان نمی‌گردد. باز صدایم را بیشتر بلند کردم و گفتم: چه کسی از شما می‌تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسی از شما می‌تواند فرزندش را به نماز، روزه یا به عفت و پاکدامنی و عدماختلاط با نامحرمان ملزم نماید؟!

این هنگام همگی خاموش شدند. آن گاه یکی بر خاست و با صراحت تمام گفت: ای شیخ! هیچ کسی چنین قدرتی ندارد! اگر من دختر یا فرزندم و حتی همسرم را از چنین چیزی ممانعت کنم به پلیس گزارش خواهد کرد.

آن‌گاه من گفتم: دوستان گرامی! در روز رستاخیز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمایه نفت که در کجا هزینه شده است، نمی‌پرسد. بنابراین دامن زدن به این مسایل در مجالس و محافل قطعاً مناسبنیست، بلکه موجب جدال و درگیر ی

می‌شود و شما از چنین امر ی بی‌نیاز هستید. خداوند شما را از عدم آگه‌ی به آن نمی‌پرسد، اما به خدا سوگند ! تک تک شما را از فرزندانتان و تربیت آنها، دختران و صیانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خداρ فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولی که او را به چیزی مسولیت داده است سوال خواهد کرد! آیا آن را حفاظت کرده یا ضایع گردانیده است؟ حتی از مرد در مورد اهل خانه‌اش سوال خواهد کرد»[9]. شیخ در ادامه سخنانش افزود : وقتی این سخنان را از من شنیدند خاموش شده و به سخنانم گوش فرا دادند.

پس برادر عزیز! برای طلب علم و فراگیر ی دین، به خواندن کتاب‌های مفید و گوش دادن به نوار و کاست‌های سودمند و همنشینی با اهل علم و شرکت در مجالس ذکر حریص باش و از این که روز ی بر تو بگذرد بدون این که در آن روز استفاده جدید ی نبرده باشی، بر حذر باش و خود را محاسبه کن ! آیا به خوبی تلاوت قرآن را می‌داری؟ روزانه چقدر وقت خود را به مطالعه کتاب های مفید صرف می‌کنی و چه قدر وقتت را به مشاهده تلویزیون صرف می‌کنی؟سپس تفاوت این دو وقت را با هم مقایسه کن وانگه ی از خودت بپرس : آیا این دین سزاوار این نیست که ما و شما وقت بیشتر ی به فراگیری و دعوت به آن صرف کنیم؟

برادر عزیز! به آنچه برایت سودمند است حریص باش و از خدا کمک بخواه و ضعیف و عاجز مباش و بسیار فعال و پر توان باش. هر گاه به مجلسی دعوتشدی با خودت کتاب های مفید همراه داشته باش و از محتوای این کتاب‌ها برای اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقیقه باشد. برخی از مسایل را از جمله فضایل شب بیدار ی و تهجد، فضیلت ذکر الله و صدقه و ... را برای آنان یاد آوری کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و رحمت آن را بپوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگانی که نزد او هستند بکند. از خداوند می‌خواهم تا تو را هر کجا که هستی خیر و برکت عنایت کند.

---

[9]- روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است.

توصیه دهم

باز هم به شما توصیه می‌کنم: بیکاری زیاد به مفاسد بی‌شماری منجر می‌شود و از بزرگ‌ترین مفاسد سخن گفتن و بگومگو زیاد است. چنان که مشاهده می‌کنی بسیاری از برادران سفر کرده در دیار غربت در مجالسی جمع می‌شوند و به غیبت و خرده گیری همدیگر و ایراد از آبرو و ناموس دیگران می‌پردازند و یا در امور خصوصی آن‌ها مداخله می‌کنند یا پیشنهادها و نظریاتی در امور شخصی دیگران ارایه می‌نمایند بدون این که کسی از آنان پیشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتیجه این اعمال موجب بغض و کینه و حسد می‌شود.

برادر عزیز! چگونه می‌توانیم امت اسلامی را متحد و یکپارچه کنیم حال آن که نمی‌توانیم وحدت مسلمانان را در یک کشور حفظ کنیم به طوری که بغض‌ها و اختلافات و کینه توزی‌ها کیان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفای باطن و پاکی قلب برای مسلمانان بزرگ‌ترین عبادت محسوب می‌شود و این صفات از اوصاف و ویژگی‌های بهشتیان است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]. یعنی «و کینه توزی و دشمنی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم و برادرانه بر روی تخت‌ها رویاروی هم می‌نشینند».

آن‌حضرتρ چه زیبا فرمود: وقتی از وی پرسیدند: برگزیده‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «کسی که دارای قلبی مخموم و زبانی صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معنای راست گفتار را فهمیدیم اما مخموم القلب کیست: فرمود: «مومن پرهیزگار و پاک دلی که در وی هیچ گناه و بغاوت، فریب و حسد وجود نداشته باشد»[10].

نسبت به مسلمانان نیکی کن اگر چه نسبت به تو بدی کنند و بر آنان حلیم و بردبار باش و لو این که بر تو خشم گیرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زیرا دنیا چند صباحی بیش نیست.

---

[10]- ابن ماجه با سند صحیح.

بسیاری از مردم می‌توانند به وسیله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولی بسیار اندک اند افرادی که با صفای درونی خویش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزدیک کنند. بنابراین از این که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خیانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زیرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد.

توصیه یازدهم

از ازدواج با زنان غیر مسلمان و مسیحی بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جایز است ولی باید این مساله در نظر گرفته شود که غالبا فرزندان ضایع شده و از بین می‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌های زیادی بین زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دینش بیگانه می‌شود به طوری که ارتباط او با دینش در حد اسلام خواهد بود. ولا حول ولا قوة الا بالله.

در چنین شرایطی نماز، دعوت الی الله، حجاب برای همسر، پرهیز از اختلاط ها، و ... باقی نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زمانی که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسیحی کردند پس از این که شور و شوق اولیه ازدواج و شادمانی زندگی جدید از بین رفته است، آن گاه ضررهای این ازدواج‌ها ظاهر می‌شود که ماحصل این کار بی‌دینی و افتادن در لجنزار بی‌عفتی و بی‌بندوباری خواهد بود.

توصیه دوازدهم

دین را از چه کسانی فرا گیریم؟ سوال بسیار مهمی است که آن را از بسیاری از برادران مقیم دیار غرب که به دنبال رخصت ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسی که برای آنها فتوایی را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان می‌شوند. حتی برخی چنین‌اند که هرگاه فتوایی را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادمانی پرواز کرده و به ستایش آن مفتی می‌پردازند و می‌گویند: این است عالم و دانشمند توانا. این شیخ واقعیت را درک می‌کند! این است که دردها و زخم‌های مسلمانان را لمس می‌کند. آری، در مورد صدور چنین فتوایی

چنین می‌گوید گر چه مخالف کتاب و سنت با شد، یا نسبت به نصوص دینی تساهل نموده و یا در صدد جستجو ی رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعیف باشد. اما مهم این است که فتوا باشد، آری فتوا!

برادر مسلمان! به زودی خداوند از تو یک سوال خواهد کرد و بس و آن این که : ﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥﴾ [القصص: 65]. یعنی «روزی که آنان را صدا می‌زند و می‌پرسد: به پیامبران چه پاسخی دادید؟».

شما را از فتوای فلان و فلان شیخ نخواهد پرسید بلکه سوال فقط از پیروی کتاب و سنت خواهد بود . دومرتبه این سوال را تکرار می‌کنم: مرجع و مقتدای امور دینی شما کیست؟ آیا هر کسی که عبایی پوشیده باشد یا عمامه‌ای بر سر داشته باشد و در شبکه های ماهواره‌ای ظاهر شود؛ مفتی به حساب می‌آید و این شایستگی را دارد که مرجع تقلید دین باشد؟ آری! مقیاس و معیار صحیح هرحکم و فتوا تطبیق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوی و هوس پیروی مکن که در این صورت تو را از از راه خدا منحرف می‌کند.

شیخ فرمود: من در یکی از مراکز اسلام ی سخنرانی می‌کردم که شخصی نزد من آمد و گفت : چرا در مساله اختلاط این قدر تشدّد به خرج می‌دهید در حالی که فلان دکتر در شبکه (...) می‌گوید: اختلاط بین مردان و زنان در جلسه‌های عروسی و گردهمایی‌ها جایز است، به شرط این که نیت آنها درست باشد و به همدیگر بدون شهوت ننگرند؟ ! در جایی دیگر سخنرانی می‌کردم و شخص دیگری گفت: جناب شیخ! حکم ربا چیست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فورا آن شخص گفت : فلان شیخ در شبکه (...) گفته است: ربا یکی از ضروریات عصر است و اشکالی ندارد. دیگری آمد و در مورد حکم غنا و موسیق استفتا کرد و افزود : فلان شیخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دین خود را بسان کالایی قرار مده که هر کسی بخواهد آن را تخریب کرده و به تباه ی و فساد بکشد؛ زیرا تو محاسبه می‌شوی و از تو خواهند پرسید: ﴿مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥﴾ [القصص: 65]. یعنی «به پیامبران چگونه پاسخ دادي»؟

توصيه آخر

حاضر شدن در پیشگاه خداوند را به یاد آور و بدان که این دنیا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن . یکی از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشک ی تحصیل می‌کردم و هرگز آن روزی را که من در اتاق مراقبت در بیمارستان در حالی که از بیماران پرستاری می‌کردم، از یاد نمی‌برم. به طور تصادفـی اسم یکی از بیماران که در تحت شماره 3 قرار داشت توجُّه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره اش را شناساي ی کنم که بر اثر دستگاه ها وشلنگ‌هایی که بر دهان وبینی‌اش وصل بود شناخته نمی‌شد. وی جوان 25 ساله‌ای بود که به مریضی (ایدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حاد ی که در ریه اش بوجود آمده بود و حالش بسیار وخیم و بحران ی بود به بیمارستان آورده شده بود! به وی نزدیک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم

- محمد، محمد.

صدایم را شنید و با کلمات ی نامفهوم جواب داد . به خانه‌اش تماس گرفتم،مادرش گوشی را بر داست که با لکنت زبانی جواب داد و معلوم شد که لبنانی‌الاصل هستند. از سخنانش فهمیدم که پدر ش تاجر بزرگی است و مالک بازار شیرینی‌جات است. حال فرزندش را برایش توضیح دادم. دستگاه‌هایی که به این جوان وصل شده و خونریز ی حادی را نشان می‌داد و به شکل وحشتناکـی هشدار می‌دادند را در مکالمه ام با مادرش شرح دادم و فریاد زدم: الان باید به بیمارستان حاضر شوی!

گفت: حالا من مشغولم و در پایان کارم خواهم آمد، من گفتم : زمانی می‌آیی که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشی را گذاشتم. بعد از نیم ساعت پرستار ی به من خبر داد که مادر جوان آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند . چون او را دیدم زن مسن ی بود که از امور ظاهر ی اسلام دروی اثری یافته نمی‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گریه منفجر شود . کوشش کردم آرامش کنم و گفتم : به خدا متوسل شو و شفایش را از او بخواه ! آن گاه از من پرسید : تو مسلمان هستی؟ من گفتم : الحمدلله. او گفت : ما هم مسلمان هستیم . من گفتم : بسیار خوب. چرا بالای سرش نمی‌ایستی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، شاید خداوند اندکی بیماریش را تخفیف دهد؟

بغض گلویش را گرفت و سپس سخت به گریه افتاد و گفت : وای! قرآن؟! بلد نیستم! چیزی از قرآن به حفظ ندارم ! در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد واشک از چشمانش جار ی بود، گفت: ما از وقتی که‌به اینجا آمده ایم جز روزها ی عید نماز نمی‌خوانیم! در مورد فرزندش از وی پرسیدم؟ گفت: قبلا حالش خوب بوده است. پرسیدم: آیا نماز خوانده است؟ جواب داد : خیر، لیکن نیت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدایشان بیشتر و بیشتر می‌شد. به جوان مسکین نزدیک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناک‌ی زرد شد و مادرش با صدای بلند گریه می‌کرد. پرستاران حیرت زده می‌نگریستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: «لا إله إلا الله، لا إله الا الله»! جوان جوابی نداد باز من گفتم: بگو: «لا إله إلا الله»! اندکی به هوش آمد و به من نگاه کرد . بیچاره با تمام وجودش تلاش می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود چهره اش رو به سیاه ی گرایید. گفتم: بگو: «لا إله إلا الله»! او با صدایی حاکی از اندوه و حسرت می‌گفت: آآآه درد شدید. آآآه، می‌خواهم دردم آرام شود، آآآه، آآآه.

خواستم اشک‌هایم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا إله إلا الله» بخواند، اندکی لب‌هایش را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدایا! کلمه را تکرار می‌کند. الان آن را خواهد خواند . اما با کمال تاسف گفت : (caht!، caht!) دوستم را می‌خواهم، دوستم را می‌خواهم، هاااا ی طاقت ندارم، طاقت ندارم . مادر نگاه می‌کرد و می‌گریست. آن‌گاه نبضش ضعیف شد و سپس ساکت شد. شدیداً به گریه افتادم دستش را گرفتم و نهایت تلاشم را به خرج دادم تا بگوید : «لا إله إلا الله». اما جواب؟! نمی‌توانم، نمی‌توانم، وانگه‌ی نبضش متوقف شده و از حرکت باز ایستاد.

چهره‌ی جوان تیره گشت و جان داد . هوش از سر مادرش پرید و خود را بر سینه انداخت و فریاد می‌زد چون این منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانین پزشک ی را از یاد بردم و دهانم به سوی مادرش باز شد.

- تو مسئول هستی. تو و پدرش امانت را ضایع کردید . خدا شما را ضایع بگرداند . امانت را خیانت کردید خدا شما را نابود بگرداند .

خداوند می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١﴾ [الجاثية: 21]. یعنی: «آیا کسانی که مرتکب گناهان و بد ی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند»!

پس ای برادر سفر کرده در ولایت غرب ! در سرنوشت این مسلمانان بیندیش! چه می‌شد اگر در مقابل این جوان، پسر یا دختر، یا خودت بودی؟ لذا بر طاعت خدا حریص باش . قران مجید می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. یعنی «ای مومنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمالت از او کمک و توفیق بخواه. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74]. یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده؛ مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمان ما گردند».

از خداوند ثبات در دین و نجات از فتنه ها را طلب کن . قران می‌فرماید: ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل

عمران: 102]. یعنی «ای مومنان! آن چنان که باید از خدا ترسید و شما نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

در تمام احوالت بر ذکر الله تعالی حریص باش. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١﴾ [الأحزاب: 41]. یعنی «ای مومنان! بسیار خدای را یاد کنید».

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوی معصیت فرا خواند، بدان که او تو را می‌بیند و مراقب توست.

خلاصه این که باید در میان تو و پروردگارت یک ارتباط پنهانی از قبیل شب بیداری، نماز تهجد، صدقه پنهانی یا دعوت و نصیحت مردم باشد؛ زیرا هر کسی خدا را در حالت آسایش و راحتی بشناسد خدا او را به وقت سختی می‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفیقاتت بیفزاید.

در پایان دوست گرامی! ای مسلمان ساکن در سرزمین غرب ! این‌ها، نصایح و توصیه‌های خالصانه‌ای بود که با روحم آمیخته بودند - و حاصل سال ها تجربه و مسافرت در کشورهای غربی بود- برایت بیان کردم و صادقانه - برای خشنودی خدا- تو را نصیحت و ارشاد کردم .

پس مرا در دعاهای غایبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند برای من و تو خواهند بود، سهیم بگردانی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پایان ترجمه1384/11/هـ

حوزه علمیه عین العلوم گشت ـ سراوان